



سرانجام

سام ریمی، پس از حدود ۱۳ سال و ساخت هفت فیلم مختلف در ژانرهای گوناگون همچون وسترن **چابکدست و مرده**، تریلر جنایی **یک نقشه ساده**، رمانس ورزشی **به خاطر عشق به بازی** و سه فیلم از سری **اسپایدرمن**، به سینمای مورد علاقه‌اش یعنی نوع وحشت بازگشت و فیلم متفاوت **مرا به جهنم بکشان** را جلوی دوربین برد. فیلمی که یادآور نخستین تجربه بلند سینمایی ریمی و یکی از ترسناک‌ترین آثار تاریخ سینما یعنی **مرده شیطانی** (۱۹۸۳) است. (با وجود صدها فیلمی که در این ژانر تاکنون دیده‌ام، اعتراف می‌کنم که هیچ یک از آنها، نگارنده را همچون فیلم **مرده شیطانی** نترسانده است! شخصا امیدوارم بازسازی آن که توسط خود سام ریمی اینک در حال تولید است و در سال ۲۰۱۰ اکران خواهد شد، قابلیت‌های سینمایی نسخه اصلی را داشته باشد.)

ریمی پیش از آن، سه فیلم کوتاه را جلوی دوربین برده بود که آخرین آن در سال ۱۹۷۸ تحت عنوان **درون جنگل**، در واقع اتودی از همان فیلم **مرده شیطانی** بود.

مرده شیطانی آغازگر سری فیلم‌هایی شد که در داستانش، تعدادی جوان سرخوش به مکانی دور دست و متروک (مثلاً کلبه‌ای در جنگل) می‌روند و اسیر نفرینی شیطانی می‌شوند. الگویی که همه ساله تعداد متعددی فیلم به تقلید از آن روی پرده سینماها نقش بسته و از قضا، با وجود تکرار بیش از حد، هنوز هم مورد استقبال قرار می‌گیرند!

شاید آن چه باعث شد که سام ریمی با وجود استعدادی که در زمینه سینمای وحشت داشت، از دنیای آن جدا شود و به ساخت فیلم‌های جنایی، ملودرام و بالاخره فانتزی سطحی و کلیشه‌ای از نوع **اسپایدرمن** روی بیاورد، این بود که قسمت‌های دوم و سوم **مرده شیطانی** (که حتی در قالب فیلم‌های تلویزیونی به قسمت‌های چهارم و پنجم هم کشیده شد) دیگر خلاقیت و جذابیت قسمت اول آن را نداشت و حتی به نوعی مضحکه و سبکسری سینمایی هم رسید که از سوی تماشاگران نیز مورد تمسخر قرار گرفت. به این ترتیب ریمی از فیلم تأثیرگذاری همچون **مرده شیطانی** به کارگردانی آثار سطحی و دم‌دستی رسید. اگرچه طی این مدت برای کسانی چون برادران کوفن (در فیلم **وکیل هادساکر**) و تونی اسکات (در فیلم **جاسوس بازی**) نیز فیلمنامه نوشت. ضمن این که فیلم **موهبت** را نیز با مایه‌های ماورایی اما با ساختار حادثه‌ای در سال ۲۰۰۰ کارگردانی کرد.

اما در فیلم **مرا به جهنم بکشان** دختر جوانی به نام کریستین براون دچار طلسمی شیطانی می‌شود. (شاید از همین روست که فیلم، نامزد دریافت جایزه انتخاب نوجوانان امسال شد.) کریستین که در آرزوی تصاحب پست معاونت یک شرکت مالی است، برای خوشامد رئیس و تضمین کسب مقام ذکر شده (که از نظر جناب رییس، صاحب آن بایستی قدرت تصمیم‌گیری در جهت منافع شرکت را داشته باشد)، دل‌پیرزنی کولی به نام سیلویا گانش را می‌شکنند و درخواست او برای تمدید مهلت پرداخت بدهی بانکی خانه‌ای که ۳۰ سال ساکنش بوده را رد کرده تا بانک به دلیل آن بدهی، او را از خانه‌اش بیرون بیندازد.

آه و ناله‌های پیرزن در دل کریستین اثر نمی‌کند و فکر تصاحب

نگاهی به فیلمنامه «مرا به جهنم بکشان»

قربانی کردن

قواعد سپیمای

هراسی

سعید مستغانی



خاتمه یابد. (حتی نحوه مواجهه شخصیت اصلی فیلم **مرا به جهنم بکشان** با عامل هراس و وحشت داستان و طریق نابودی آن نیز آنچنان است که در فیلم **جن گیر** ویلیام فریدکین اتفاق افتاد. در آن فیلم، کل زمان مقابله نیروی خیر و شر یعنی برخورد پدر کاراس و پدر مرین با ارواح شریر، تلاش برای رهایی دختر نوجوانی به نام ریگن از چنگال آن ارواح بود که سرانجام وقتی در یک فعل و انفعال سخت، ارواح به جسم پدر کاراس وارد شدند، او با فداکاری و پرتاب کردن خود از پنجره مرتفع اتاق به پایین، آنها را نابود کرد.)

اما به نظر می‌رسد، سام ری می هم با وجود نقطه قوت و بداعت‌هایش در فیلم **مرده شیطانی** که بسیاری از فیلم‌سازان و آثار مربوط به این ژانر را تحت تأثیر قرار داد، خود در فیلم **مرا به جهنم بکشان** به شدت تحت تأثیر همین فیلم‌سازان واقع شده است. چراکه برخلاف فیلم اولش که در سرتاسر آن به وسیله فضا سازی قوی، پرداخت درست شخصیت‌ها و حوادثی که تسلسل‌وار و پی‌درپی روی می‌داد، مخاطب را در بطن یک ترس و هراسی پایان‌ناپذیر نگه می‌داشت، اما در فیلمنامه **مرا به جهنم بکشان** که آن را با همکاری ایوان ری می (برادر بزرگتر و همکار فیلمنامه‌نویسش در **مرد تاریکی**، **ارتش تاریکی** و **اسپایدرمن ۳**) نوشته، از یک سری وقایع دم‌دستی و کلیشه‌ای، تنها برای ایجاد لحظات هراس سود برده است.

مثلاً در فیلم **مرده شیطانی** تقریباً تا یک سوم فیلم، هیچ‌گونه صحنه هراس‌آوری مشاهده نمی‌شود، اگرچه نشانه‌هایی ظریف، فضای هراس را زمینه‌چینی می‌کنند. (به نظر می‌آید در آن سال‌ها بسیاری از سینماگرانی که در این ژانر فعال بودند، تحت تأثیر همان فیلم **جن گیر** قرار داشتند که ترس و وحشت را با زمینه‌چینی مفصل در فیلمنامه، به شکل بطئی و با پرهیز از افکت‌های اغراق‌آمیز صوتی و تصویری به عمق جان تماشاگر رسوخ می‌داد.) در فیلم **مرده شیطانی**، پنج دختر و پسر جوان برای تفریح به کلبه‌ای متروک در جنگل می‌روند و به گذراندن تعطیلات مشغول‌اند که کم‌کم وقایع غیر قابل باوری در اطرافشان شکل می‌گیرد. سیر این وقایع هم خیلی آرام شروع می‌شود؛ از هنگامی که یکی از آن جوانان، شکل قرار گرفتن یک زنجیر ضخیم بر در زیرزمین کلبه مذکور را روی کاغذی رسم می‌کند و ناگهان ساعت دیواری اتاق از حرکت بازمی‌ایستد و صداهایی از داخل زیرزمین به گوش می‌رسد. آنها پس از این که داخل زیرزمین می‌شوند، به کتاب و نوار کاستی دست پیدا می‌کنند که صدایی مرموز و مخوف در آن نوار، از رها شدن روحی شیطانی حکایت دارد، ولی دختر و پسرهای جوان، این قضیه

شغل معاونت، او را برخلاف تمایل باطنی‌اش، از هرگونه احساسات انسانی دور می‌کند. بالاخره وقتی پیرزن متوجه می‌شود در خواست‌هایش نزد خانم براون تأثیری ندارد و حتی برای بیرون کردنش، به گارد حفاظت متوسل شده، سعی می‌کند خشمش را با حمله فیزیکی به کریستین فرو بنشانند. اما با ممانعت و توسل به زور گارد حفاظت مواجه و از شرکت بیرون انداخته می‌شود. پیرزن مجدداً پس از پایان وقت اداری و در پارکینگ به کریستین براون حمله‌ور می‌شود و به طور وحشیانه او را مورد ضرب و جرح قرار می‌دهد و در آخر، دگمه‌ای از آستین کت او را جدا می‌کند و وردی بر آن می‌خواند. سپس خطاب به کریستین اخطار می‌کند که او از این پس بایستی برای عذرخواهی، دربدر به دنبالش بگردد. بعد از این حادثه تکان‌دهنده، زندگی کریستین دچار وقایع عجیب و غریب می‌شود، از مزاحمت‌های شبی عجیب و غریب با سر قوچ یا بز، تا خون بالا آوردن روی رئیس و تا مگس خارج کردن از گلو و انجام حرکات دیوانه‌وار هنگام نخستین دیدار و سر میز شام با والدین نامزدش کلی دالتون که منجر به ایجاد مشکلات در روابط با خانواده همسر آینده‌اش می‌گردد. کریستین به ناچار سراغ کفیبینی به نام رام جاس می‌رود تا از آینده‌اش خبر بگیرد و کفیبین مذکور با دیدن دگمه طلسم شده، از آینده‌ای تاریک خبر می‌دهد.

رام جاس پس از رخداد‌های دیگر (از جمله این که کریستین متوجه می‌شود پیرزن کولی فوت کرده و امکان عذرخواهی از او وجود ندارد)، او را نزد زنی به نام شان سان دنا می‌برد که مدیومی قوی برای تماس با دنیای ماوراء است. او را در ابتدای فیلم و در دورانی مربوط به ۴۰ سال پیش از زمان حال مشاهده کرده بودیم که برای نجات روح پسر بچه‌ای از دست شیطان ناموفق ماند و ناظر روبروده شدن پسرک به اعماق جهنم شد.

ادامه ماجرا به رویارویی مستقیم با شیطان می‌کشد و ناظر یک جلسه جن‌گیری هستیم به سبک و سیاق فیلم **جن گیر** ویلیام فریدکین که قرار است کریستین را از شر روح شیطانی خلاص کند و با فرستادن آن روح به جسم یک بز و کشتن بز، قصه‌اش

می‌زند! اگرچه همین روکم کنی‌ها در لحظاتی می‌تواند برای تماشاگر جالب باشد و حتی تداعی‌کننده صحنه‌های کمیک باشد!

روح شیطانی یاد شده در جلسه رویارویی با شان سان دنا، تقریباً وجود همه حاضران در جلسه حتی بزی که روی یکی از صندلی‌ها نشسته را تسخیر می‌کند، اما با کریستین کاری ندارد و تنها در مقابلش می‌رقصد و ادا بازی در می‌آورد!

همه این صحنه‌ها باعث می‌شود که تماشاگر نوعی ایمنی و روپین‌تنی در وجود کریستین حس کند و طبعاً از فضای ترسناک اثر فاصله بگیرد و درگیر نوعی حدس و گمان در جهت بیماری روانی کریستین شود. مثلاً در سکانس انباری که کریستین در حال جمع کردن وسایلش و پشت پرده ناگهان با شیخ پیرزن مواجه می‌شود، به جز لحظه مواجهه که شوک‌آور است، در بقیه زمان درگیری، بیننده تقریباً مطمئن است که اتفاق مهمی برای کریستین نمی‌افتد. حتی در زمانی که شیخ پیرزن کولی، دستش را تا آرنج در حلق او فرو برده است، این اطمینان و ایمنی در فضای صحنه موج می‌زند. (برخلاف نمایش موقعیت لرزان شخصیت اصلی در صحنه‌های این چنینی و آثار مشابه) چنانچه در همین صحنه، ناگهان همه چیز محو می‌شود و حتی نشان و علامتی (به غیر از وزنه آهنی که کریستین روی سر شیخ رها کرده) از درگیری حادث شده، رویت نمی‌گردد. از همین رو به جز لحظات شوک‌آور مذکور، به طور مدام، فضای هراس در طول فیلم گسسته شده تا جایی که دیگر تماشاگر، فقط در انتظار همان نماهای شوک‌آمیز باقی مانده و از کلیت فیلم، کوچک‌ترین ترسی به خود راه نمی‌دهد. (نماهای شوک‌آور هم به طور کلیشه‌ای معمولاً در لحظاتی اتفاق می‌افتد که آرامش و سکوت غیرعادی بر فضا حاکم است!)

از طرف دیگر همه حوادثی که مبنی بر حمله روح شیطانی به کریستین روی می‌دهد، منحصرراً برای خود او قابل رویت است و دیگران نمی‌توانند آن را مشاهده کنند و حتی اثری هم از وقایعی که مابین او و شیطان اتفاق می‌افتد، باقی نمی‌ماند تا برای سایرین متقاعد کننده باشد. از همین روست که برای تماشاگر، شبهه روانی و خیالاتی بودن کریستین پیش می‌آید و اصلاً همین اتفاقات ذهنی که در عالم واقع فیلم، اثری از آنها دیده نمی‌شود، باعث اطمینان خاطر بیشتر تماشاگر و شکسته شدن فضای هراس و وحشت فیلم و دور شدن از آن فضا می‌شود.

اما مثلاً در فیلم **مرده شیطانی**، روح شریر، به تدریج همه افراد داخل کلبه را دچار می‌کند، به طوری که هیچ کس در مقابلش ایمن نبوده و خلاصی‌اش امکان‌پذیر نیست و پیوستگی همین موضوع در سرتاسر فیلم، فضای هراس را در کلیت اثر گسترش می‌دهد.

از طرف دیگر شخصیت‌های فیلم **مرا به جهنم بکشان** به غیر از شخصیت کریستین، تقریباً کلیشه‌ای و تکراری به نظر می‌آیند؛ پیرزنی خبیث، مدیرعاملی جاهل و ابله، رقیب شغلی‌ای حسود و بدجنس، نامزدی وفادار و بی‌خبر، آدم‌هایی مرموز متصل به ماوراء و...

شخصیت کریستین هم از این جهت که دختر جوانی با جثه

را به سخره می‌گیرند تا این که روح مذکور، تک تک آنها را به وحشیانه‌ترین صورت مورد تهاجم قرار می‌دهد. در واقع نخستین صحنه هراس‌آور فیلم تقریباً حدود دقیقه ۴۰ بعد از شروع، اتفاق می‌افتد که روح شیطانی به یکی از دخترها در جنگل حمله کرده و او را مبتلا می‌کند.

اما در فیلم **مرا به جهنم بکشان** تقریباً در همان سکانس‌های اولیه فیلم با پیرزن کولی به شکل مرموز و غیرعادی روبه‌رو می‌شویم. (اگرچه ریمی با کاربرد نماهای ابهام‌آمیز مثل نمایی درشت از ضربات پنجه‌های غیرعادی پیرزن روی میز یا بازی شیخ با دندان‌هایش تا حدودی تلاش دارد تا از کاربرد افکت‌های رایج فیلم‌های مشابه در این گونه صحنه‌ها پرهیز کند). اما پس از آن و بلافاصله در فصل‌های بعدی، پی‌درپی و به وسیله افکت‌های غلوآمیز تصویری و صوتی، حملات پیرزن کولی را به شخصیت اصلی داستان یعنی کریستین، شاهد هستیم. نوعی ایجاد ترس و وحشت که در آثار یکی دو دهه اخیر سینمای هراس باب شده و بیشتر بر شوک‌های لحظه‌ای استوار است تا ایجاد ترس عمیق از نوع **جن‌گیر** یا **مرده شیطانی**؛ آن طور که در دو فیلم فوق‌الذکر، شخصیت‌های داستان به گونه‌ای در طلسم یا نفرین شیطانی گرفتار



می‌شدند و یا به تسخیر ارواح شریر در می‌آمدند که انگار همانند قربانیان دست و پا بسته هرگز از آن گریزی ندارند. اما در فیلم **مرا به جهنم بکشان** تقریباً از همان اوایل درگیری، کریستین حتی در برخی لحظات بر روح پلید و در اینجا شیطانی که از اعماق جهنم آمده تفوق پیدا می‌کند. مثلاً او به راحتی با پیرزن کولی درگیر می‌شود و حتی با لگدی به همراه در اتومبیل، او را به بیرون پرتاب می‌کند، یا قطعه فلزی را در حلقش فرو می‌برد و یا در سکانس ماقبل آخر، با بیل و به تنهایی گور بسیار گود پیرزن کولی را می‌شکافد، حجم عظیمی از خاک را بیرون می‌ریزد، به سهولت تابوت او را باز می‌کند و دگمه نفرین شده را در حلق جسد پیرزن فرو می‌کند.

در واقع فیلمنامه‌نویس‌ها به درستی روشن نمی‌کنند چرا شیطان همچنان که بالاخره کریستین را به داخل جهنم می‌کشد، اما در طول حدود ۹۰ دقیقه‌ای که با او درگیر است، چنین کاری را زودتر انجام نمی‌دهد! او هر دم چون اجل معلق بر سر کریستین فرود می‌آید و او را کتک می‌زند و آبرویش را جلوی رئیس و خانواده نامزدش می‌برد. (این بازی حتی در لحظاتی به نوعی روکم کنی‌تنه

DRAG ME TO HELL

احتمالاً این گونه اخلاق‌گرایی سام ریمی از حدود شش هفته سال سر و کله زدن او با ماجراهای **اسپایدرمن** ناشی شده که پیام‌های اخلاقی خود را بسیار سطحی و مستقیم مطرح می‌کرد.

اما نکته دوم فیلم **مرا به جهنم بکشان** که در میان آثاری از این دست، متفاوت به نظر می‌رسد، نوع شیطان و موجود شریر درون فیلم است که به صورت بز یا قوچ با شاخ‌های بلند تصویر شده و حتی برای مغلوب کردنش در آن جلسه جن‌گیری، از وجود یک بز هم بهره می‌گیرند. این نوع تصویر شیطان یا جانور خبیث باستانی (که در جایی از فیلم توسط کف‌بین کولی یعنی رام جاس نیز با همین عنوان نامیده می‌شود) معمولاً در آثاری مورد استفاده قرار گرفته که صحبت از موجودی به نام آنتی کرایست یا ضد مسیح بوده و اقداماتش در آخرالزمان علیه مسیح موعود در کادر دوربین واقع شده است. (مانند **مگی دو: امگا کد** ساخته براین ترانکارد اسمیت)

به عبارت دیگر، موجود خبیثی با سر قوچ یا بز و بال‌های خفاشی که در فرهنگ اوانجلیست‌ها (صهیونیست‌های مسیحی) و در مکاشفات یوحنا مندرج در کتاب مقدس کلیسای انجیلی، با عنوان **آلمیا** (که در فیلم **مرا به جهنم بکشان**

ظریف شخصاً درگیر ماجرای خشونت‌بار و هراس‌آور می‌شود، یادآور شخصیت‌هایی مانند سیدنی پرسکات در سری فیلم‌های **جیغ** یا ریچل در فیلم‌های **حلقه** است که با موقعیتی بسیار عادی، ناگهان در شرایط فوق‌دشوار و غیرقابل باوری گیر کرده و از آنجا که هیچ کس به جز خودش، توانایی درک این شرایط دشوار را ندارد، ناگزیر شخصاً باستانی با موقعیت یاد شده مواجه شوند.

اما دو نکته دیگر، تازه‌ترین فیلم سام ریمی را از آثار معمول سینمای هراس متفاوت می‌گرداند؛ اول این که کل ماجرای هراسناکی که کریستین براون را درگیر خود کرده و عاقبت روانه جهنمش می‌کند، از یک حرکت ضداخلاقی او در انجام وظیفه شغلی‌اش منشأ می‌گیرد. چه بسا اگر روزی که پیرزن کولی یعنی سیلوپا گانش به سراغ کریستین آمد و درخواست تمدید مهلت پرداخت بدهی خانه‌اش را کرد، او طمع تصاحب پست معاونت شرکت و جلب رضایت رئیس را به هر شکل



نیز همین نام را دارد) خوانده می‌شود، مظهر جانور خبیثی است که از قعر جهنم بیرون آمده و پیروان خود را با علامت مشخص بر سر یا بازو برای نبرد آخرالزمان یا آرماگدون فرا می‌خواند.

از این جهت برداشت سام و ایوان ریمی در فیلم **مرا به جهنم بکشان** با این گونه تلقی اوانجلیستی از شیطان کاملاً خواناست. یادمان باشد، در آن دسته از آثار سینمای وحشت که به حضور شیطان و یا موجودی شیطانی می‌پردازند، معمولاً حضور موجود شریر و شیطانی در وجود آدم‌ها یا وسایل دیگر نمایانده می‌شود. چنانچه خود ریمی نیز در هیچ یک از آثار قبلی‌اش، شیطان را به طور مجسم به تصویر نکشیده بود.

به این ترتیب سام ریمی، این نکته و اصل مهم سینمای وحشت را که می‌گوید نشان ندادن سوژه‌های ترسناک بیش از نمایش آنها، هول‌آور و هراسناک است، قربانی یک نمایش ایدئولوژیک از شیطان براساس اعتقادات و باورهای اوانجلیست‌ها می‌کند تا او هم نقش خویش را در سینمای ایدئولوژیک امروز غرب با وضوح بیشتر و آشکارتر از پیش ایفا کند.

ممکن در ذهن نداشت و بنا بر روحیه خود به سیلوپا کمک می‌کرد، طبعاً آن پیرزن نیز لاف‌لاقی از دست او راضی می‌شد و دیگر به آن نفرین شیطانی دچارش نمی‌کرد. پس تا اینجا می‌توان فیلم **مرا به جهنم بکشان** را از یک پیام اخلاقی واضح و سراسر مستقیم برخوردار دانست که معمولاً در این گونه آثار به چشم نمی‌آیند و در سینمای خود جناب ریمی هم (البته تا پیش از سری فیلم‌های **اسپایدرمن**) وجود نداشته است. مثلاً در **مرده شیطانی** غفلت و ناآگاهی و بی‌خبری آن پنج پسر و دختر جوان (که امری عادی و رایج در میان طبقه جوان به شمار آمده و چندان نمی‌تواند خودخواسته تلقی شود)، آنها را به گردابی هولناک سوق می‌دهد، اما عمل ضد اخلاقی کریستین در **مرا به جهنم بکشان** برای ناامید کردن پیرزن کولی کاملاً آگاهانه و در واقع برخاسته از قصدی شرارت‌آمیز به حساب می‌آید.